

## بررسی قاعده الضرورات تقدّر بقدرها

حسین جاور\*، محمدعلی افشاری\*\*، مرضیه کنجعلی دارانی\*\*\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۰۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۱۵)

### چکیده

قاعده ی «الضرورات تتقدّر بقدرها» از جمله قواعد عقلی و اصطیادی است که شاید به زعم وضوح آن، کمتر مورد بحث قرار گرفته است؛ در عین حال لازم است مجرای قاعده و قلمرو آن با دقت بیشتری بررسی شود. به حکم بدیهی عقل، هرگاه به سبب اضطرار، در مخالفت برخی از احکام الزامی خود، بر مکلف رخصتی داده شود، این ترخیص تا وقتی است که ضرورت باقی باشد و با ارتفاع حالت اضطرار، رخصت نیز برداشته می‌شود. جواز عدول از حکم اولیه به سبب ضرورت، به حکم عقل، دارای دو قید است. قید مقدار و قید زمان؛ به این معنی که مضطر به مقدار مشخص و تنها تا هنگامی که بر وضعیت وی عنوان اضطرار و ضرورت صدق می‌کند می‌تواند محذور را مرتکب شود، و حکم اباحه در غیر از موقع اضطرار و به بیش از مقداری که ضرورت اقتضا می‌کند، در حقیقت، به نوعی خروج از حدود امتنان محسوب می‌شود. به علاوه، به دلالت عرفی، مقدار زائد، تخصصاً از عنوان ضرورت خارج است.

### کلیدواژگان

اضطرار، امتنان، زوال مانع، ضرورت، قاعده ی فقهی.

\* نویسنده مسئول: استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

رایانامه: hjavavar@ut.ac.ir

\*\* دانش آموخته حوزه علمیه قم و مدرس دانشگاه قم و دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، قم، ایران

\*\*\* کارشناسی ارشد مبانی فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

## مقدمه

یکی از قواعد بسیار مهم که در تمام ابواب فقه جریان دارد، «قاعده الضرورات تبيح المحذورات» و موارد شمول آن است. در ضمن حدیثی که مرحوم حرانی از امام موسی بن جعفر علیه السلام در کتاب تحف العقول در باب ضرورت چنین نقل می‌کند: ... *أُمُورُ الْأُدْيَانِ أَرْبَعَةٌ أَمْرٌ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ وَ هُوَ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ عَلَى الضَّرُورَةِ الَّتِي يُضْطَرُّونَ إِلَيْهَا...* . امام (ع) در این حدیث می‌فرماید که امور ادیان بر چهار امر استوار است که در آن اختلاف نیست و آن، اجماع امت بر ضرورت است که به آن ضرورت، نیازمند و مضطر شده اند (حرانی، (۱۴۰۴)، (۴۰۷). در ادبیات عرب، الف و لام در روایت مذکور (الادیان و الأمة) الف و لام جنس می‌باشد که همه افراد جنس خود را شامل می‌شود، به طوری که می‌توان لفظ کل را، حقیقتاً و نه مجازاً، به جای آن قرار داد. یعنی در تمام ادیان و امت‌ها قاعده ضرورت وجود داشته است. با اینکه قاعده ی الضرورات تقدر بقدرها در کلام فقهای شیعه و سنی مورد استفاده قرار گرفته است، اما به صورت یک قاعده مستقل، بررسی نشده است (صالح الأسمري، (۱۴۲۰)، (۱ / ۶۰). در حقیقت در این قاعده، میزان و حد عدول از احکام اولیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در این نوشتار تلاش شده است، مجرای قاعده، حدود دلالت و ادله و قلمرو قاعده تبیین شود و بعلاوه، نسبت آن با مواردی از قبیل «إذا زال المانع عاد الممنوع» «ما جاز لعذرٍ بطل بزواله» و دفع افسد به فاسد، مشخص شود.

## مجرای قاعده الضرورات تقدر بقدرها

نکته مسلم، این است که مجرای این قاعده جایی است که احکام ثانویه جایگزین احکام اولیه می‌شوند. در توضیح باید گفت، احکام شرعی بنابر ملاک‌های گوناگون تقسیم می‌شود؛ یکی از این ملاک‌ها، متغیر یا ثابت بودن احکام است که از این جهت، اگر برای فعلی از افعال، با قطع نظر از حالات و علم و جهل مکلف به آن، مانند وجوب نماز، روزه و نظایر آن، حکم ثابتی در نظر گرفته میشود که در اصطلاح به آن حکم «واقعی اولی» می‌گویند. و اگر برای فعلی، با توجه به حالات خاص برای مکلف مانند ضرورت و اضطرار حکمی در نظر گرفته شود، در اصطلاح،

«حکم واقعی ثانوی» می گویند. چنان که حکم اولی خوردن مال دیگری، حرمت است، اما با ظهور اضطرار، جایز می شود و حکم اولی آن، برداشته می شود.

در موقعیتی که مکلف، به جهات خاصی مثل اضطرار، نتواند به حکم اولی عمل نماید، حکم ثانوی جایگزین آن می شود. حکم ثانوی نیز در زمره ی احکام واقعی است، نه ظاهری. قرآن کریم، علاوه بر بیان احکام اولیه، تعدادی از احکام ثانوی را نیز بیان نموده است که هر یک به عنوان یک قاعده ی کلی است و بر موارد فراوانی تطبیق می کند.

وجه تقدیم عناوین ثانویه بر اولیه از باب امتنان است. تقدم عناوین ثانویه بر عناوین اولیه در گرو این اصطلاحات علمی نیست که گاهی بگوییم حکومت، گاهی بگوییم اخص، گاهی بگوییم جمع عرفی و گاهی بگوییم لغویت؛ بلکه باید بگوییم این امتنان بر امت است، معنای امتنان، یعنی یک کار فوق العاده ای است که خدا ترخیص کرده، یعنی اجازه داده که از این ترخیص استفاده شود. (سبحانی، جعفر، درس خارج قواعد فقه، ۹۴/۲/۲۹)

بنابراین به نظر می رسد مجرای قاعده مورد بحث ما در جایی است که حکم اولیه، به دلیل شرایط خاص مکلف، به حکم ثانویه تبدیل شده است.

### حدود دلالتی قاعده الضرورات تقدّر بقدرها

پس از بحث در مجرای قاعده، درباره میزان دلالت قاعده الضرورات تقدّر بقدرها، چند پرسش مطرح میشود که شایسته است مورد بررسی قرار گیرد.

پرسش نخست این است که آیا این قاعده علاوه بر رفع احکام تکلیفی (حرمت یا وجوب)، حکم خاصی را نیز جعل می کند؟ به دیگر سخن، در صورتی که امکان جریان قاعده وجود دارد، عمل طبق قاعده واجب و ترک آن حرام است یا این قاعده، صرفاً، بر عزیمت یا بر رخصت (جواز) حمل می شود؟ برای مثال، اگر کسی به خوردن میتة حیوانی مضطر شود، آیا بر مضطر واجب است آن میتة یا ذبیحه غیر شرعی را بخورد؟ یا خوردن مردار و ذبیحه غیر شرعی جایز است و مضطر می تواند از خوردن آن اجتناب کند؟ در پاسخ به این پرسش دو دیدگاه مطرح شده است.

**دیدگاه اول:** خوردن مردار یا ذبیحه غیر شرعی واجب است؛ به دلیل اینکه مضطر با ترک

خوردن، خود را به هلاکت می‌اندازد. در صورتی که خداوند متعال در سوره بقره آیه ۱۹۵ می‌فرماید، «و لا تلقوا بأيديكم الى التهلكة: خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید». لذا مطابق آیه، در فرض یاد شده، خوردن غذای حرام، واجب است (شهید ثانی، (۱۴۱۳)، ۱۲/۱۱۶). مرحوم صاحب جواهر قول به وجوب را اجماعی می‌داند؛ چون حفظ نفس و دفع ضرر واجب است (نجفی، (۱۹۸۱)، ۳۶ / ۴۳۲). همچنین شیخ صدوق (ره) در من لایحضره الفقیه روایتی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که به وضوح بر وجوب دلالت دارد. به موجب این روایت، «اگر کسی به خوردن مردار، خون و گوشت خوک مضطر شود، و از آنها نخورد تا بمیرد، کافر محسوب می‌شود»<sup>۱</sup> (شیخ صدوق، (۱۴۱۳)، ۳ / ۳۴۵). لذا از این روایت استفاده می‌شود که مدلول این قاعده عزیمت است و نه رخصت. هرچند سند روایت به صورت مرسل است، ولی طبق نظر صاحب جواهر (ره) عمل اصحاب، ضعف سند روایت صدوق را جبران میکند (عبداللهی، (۱۳۸۲)، ۸۹).

**دیدگاه دوم:** بر اساس این دیدگاه، اضطرار، حداکثر مفید جواز انجام فعلی است که تا پیش از آن، حرام بوده است و بر این مبنا و در مثال پیشین، خوردن غذا و یا آشامیدن حرام، «جایز» است و مضطر می‌تواند از آن پرهیز کند. علامه طباطبایی در میزان در توجیه این دیدگاه با استناد به ذیل آیه ۱۷۳ سوره بقره می‌نویسد، این قسمت از آیه (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) دلالت بر این امر دارد که در حال اضطرار، اغماض و عفو از خوردن محرّمات، رخصتی از سوی خداوند کریم است؛ هرچند ملاک نهی نیز وجود دارد (طباطبایی، (۱۳۷۴)، ۱ / ۴۳۴).

البته در تضعیف قول دوم می‌توان چنین گفت، اولاً، غذای حرام برای مضطر، دیگر حرام نیست تا ترک آن نشانه تقوی باشد؛ ثانیاً، تفاوت صبر بر خوردن، با صبر بر کشته شدن (و عدم تلفظ به کلمه کفر) واضح است؛ چون کسی که کلمه کفر به زبان نمی‌آورد تا کشته شود، در حقیقت، اسلام را گرامی می‌دارد و آن را از نفس خود، مهم تر و برتر می‌شمارد. اما، در مورد ترک حرام، این مزیت و توجیه وجود ندارد (شهید ثانی، (۱۴۱۳)، ۱۲/۱۱۶).

۱. قَالَ الصَّادِقُ عَ مِنْ اضْطُرُّ إِلَى الْمَيْتَةِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْحَيْزِرِ فَلَمْ يَأْكُلْ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ كَافِرٌ

پرسش دیگری که مطرح می شود این است که قلمرو قاعده یاد شده چه مواردی را شامل می شود و تا کجا می توان با استناد به شرایط مکلف، از حکم اولیه واقعی چشم پوشی کرد؟ از آنجا که برخی عناوین ثانویه ناشی از ضرورت و موقعیت های اضطراری است به نظر میرسد میزان رخصت یا عزیمت نیز، دقیقاً، به اندازه ضرورت هاست و تجاوز از آن محدوده از جهت زمان، مکان و سایر ویژگی ها جایز نیست. مثلاً جواز اکل مال غیر یا مردار یا حیوانی که به طریق شرعی ذبح نشده است در زمان ضرورت یا در مکانی که هیچ غذای دیگر یافت نمی شود و حفظ جان متوقّف بر آن است، از همین قبیل است و استفاده از آن فقط به اندازه نجات از خطر جایز است (خادمی، (۱۳۸۸)، ۸۳).

### توضیح مفردات قاعده

از آنجا که در قاعده یاد شده، الفاظی وجود دارد که فهم آنها در تحلیل مفاد قاعده و قلمرو آن موثر است، لازم است بطور فشرده، مفهوم کلمات بکار رفته در این قاعده، مورد بررسی قرار گیرد.

### مفهوم ضرورت

ضرورات جمع ضروره، اسم مصدر از اضطرار است و به معنی حاجت و نیازی است که تحصیل آن مشقت دارد و اضطرار نیز مصدر باب افتعال و ماده ی آن (ضِرٌّ) به فتح یا ضم حرف (ضاء) است. در صورت مفتوح بودن (ضاء)، متضاد نفع است و معنای آن زیان دیدگی است. ولی در صورت مضموم بودن (ضاء) به معنای فقر و تنگدستی و سوء حال می باشد (ابن معصوم مدنی، (۱۴۲۶)، ۸ / ۴۳۰). به هر تقدیر، اضطرار به معنای ناچاری و احتیاج شدید است که عاداتا نفس از تحمل آن عاجز است (علامه حلی، (۱۴۱۳)، ۳ / ۳۳۴ و محقق اردبیلی، (۱۳۷۸)، ۶۳۶). و این اضطرار، که اگر بر معنای مفعولی حمل شود، اسباب و علل و قوانین منظم طبیعی در پیدایش آن نقش دارند (مصطفوی، (۱۴۲۶)، ۷ / ۲۶).

برخی فقها، ضرورت و اضطرار را به یک مضمون دانسته اند. چنان که عبارتی از شیخ گویای این نکته است. «الجزية تؤخذ من المشركين صغاراً، فلا يجوز ان نعطيهم نحن ذلك و ان كان مضطراً كان ذلك

جایزه، و الضرورة من وجوه منها ان يكون اسيراً في ايديهم... جزیه از مشرکان، به منظور تن دادن آنان به حاکمیت اسلامی گرفته می‌شود، در نتیجه، جزیه دادن ما مسلمانان به آنان، روا نیست و در صورتی که به این کار از روی اضطرار باشد، جایز است و ضرورت ممکن است به چند صورت باشد یک صورت این که شخص مسلمانی در دست آنان اسیر باشد...» (شیخ طوسی، (۱۳۸۷)، ۲ / ۵۲).

برداشت یکی از نویسندگان معاصر اهل سنت نیز همین است وی می‌نویسد: (فحالة الاضطرار او الضرورة هي بعرف الاصوليين ما التجأ فيها المرء الى حفظ دينه او نفسه او ماله او نسله من الهلاك). یعنی «حالت اضطرار یا ضرورت، در عرف علمای اصول، حالتی است که شخص در زمینه حفظ دین یا جان یا مال یا نسل خود از نابودی پیدا می‌کند» (صبحی محمضانی، (۱۹۸۰)، ۳۰۳).

ولی به نظر می‌رسد هم چنان که امام خمینی (ره) یادآور شده است، ضرورت از جهت مورد، اعم از اضطرار است؛ زیرا در برخی موارد، تنها کلمه ضرورت به کار می‌رود. ایشان در رساله تقیه خود، به مناسبتی می‌نویسد: (ان الضرورة اعم من الاضطرار من حيث المورد فرما لا يضطر الانسان على شيء لكن الضرورة تقتضى الاتيان به، كما اذا كان في تركه ضرر على حوزة المسلمين او رئيس الاسلام او كان مورثاً لهتك حرمة مقام محترم)؛ بدین معنا که «ضرورت به حسب مورد، از اضطرار اعم است، چه بسا انسان، به چیزی اضطرار ندارد، ولی ضرورت، اقتضای انجام آن را دارد، مثل این که انجام ندادن آن کار موجب وارد آمدن زیان به سرزمین مسلمین یا حاکم اسلامی و یا سبب هتک حرمت شخصیت محترمی شود» (خمینی، (۱۴۲۰)، ۱ / ۴۸).

در حقوق اسلام ضرورت و اضطرار غالباً یکی دانسته شده و در یک معنی به کار می‌روند. به نظر می‌رسد منظور از ضرورات در قاعده الضرورات تقدیرها همان امور و مصالح اهمی است که در حال ضرورت و در تزامن با امر مهم، ترجیح داده می‌شوند و به جهت امتنان مولای حکیم به تغییر احکام اولیه منجر میشود.

### مفهوم تقدیر و تقدّر

یکی از معانی لغوی قدر، قدرت و مقدره بمعنی توانائی است. ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ (نحل: ۷۵). خدا عبد مملوکی را مثل زده که بر چیزی قادر نیست. همچنین، قدر به معنی

تنگ گرفتن است که در مقابل بسط به کار می رود. چنانکه در برخی از آیات هم به همین معنا بکار رفته است. به طور مثال، در آیه ی ۲۶ سوره ی رعد چنین آمده است «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ خدا وسعت میدهد روزی را به کسی که میخواهد و تنگ میگیرد به آنکه میخواهد و مصلحت اقتضا میکند». همچنین در آیه ۳ سوره طلاق «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا خدا برای هر چیزی اندازه ای معین قرار داده است» و آیه ۱۲ سوره قمر همین معنا قابل ملاحظه است؛ «وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَمَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ شَكَا فَتِيمَ زمین را چشمه هائی پس آب آسمان و زمین بهم رسیدند بر نحویکه تقدیر شده بود بدون زیادت و نقصان».

اما به نظر می رسد منظور از قدر در این قاعده بمعنی تقدیر و اندازه است چنانچه راغب می گوید «الْقَدْرُ وَ التَّقْدِيرُ تَبْيِينُ كَمِيَّةِ الشَّيْءِ» (راغب، (۱۴۱۲)، (۱۶۸).

همچنین ضمیر هاء در بقدرها، به ضرورات که مبتدا می باشد بر می گردد و مفهوم قاعده در نهایت، چنین می شود «ضرورت ها در حد نیاز سنجیده می شوند».

#### مفاد قاعده

قاعده الضرورات تقدر بقدرها از جمله قواعد اصطیادی است به این معنا که فقها آن ها را از مجموعه هایی از روایات و یا احکام برگرفته اند، بدون اینکه الفاظ این قاعده به همین صورت، در کتاب و سنت ذکر شده باشد و منظور از این قاعده این است که در تمامی موارد ضرورت باید به اندازه ی رفع نیاز ضروری باشد.

در توضیح باید گفت هر چند قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» قاعده ای مشهور و پذیرفته شده فقهی است و راه گشای امت اسلامی در هنگام تراحم و پیش آمدن محذورات است، اما در مورد به کار بستن این قاعده همواره با این پرسش رو برو هستیم که تا چه اندازه ای می توانیم قایل به اباحه ی اموری شویم که برای رفع محذورات ضرورت دارد؟

آنچه مسلم است این امر است که اقدامات اضطراری نیز باید با رعایت الهم فالاهم و به قدر ضرورت و نیاز صورت گیرد؛ بنابراین، در کنار قاعده الضرورات تبيح المحذورات، قیدی به عنوان قاعده ی «الضرورات تقدر بقدرها» مطرح گردیده است که نوعی قید لثبی تلقی می شود. گاه، با یک

اقدام مباح می‌توان از خود رفع خطر کرد و گاه، دفع خطر مستلزم ارتکاب فعلی است که در شرایط عادی نامشروع است. گاهی نیز شدت خطر و اضطرار به حدی است که برخی از فقها ارتکاب فعل حرام را برای رهایی از خطر هلاکت نفس، واجب دانسته و به وجوب فعل اضطراری قائل شده‌اند. چنانچه در تحریر الوسیله آمده است: اگر فردی به ارتکاب حرامی مضطر شود، واجب است به مقدار رفع ضرورت مرتکب آن حرام شود (موسوی خمینی، (۱۴۰۹)، ۱ / ۳۸۲). صاحب جواهر نیز در این رابطه می‌نویسد: «خوردن گوشت مردار برای حفظ نفس واجب است و در صورتی که از خوردن امتناع نماید، عمل جایزی انجام نداده است؛ زیرا امتناع وی به منزله هلاکت نفس به دست خود اوست (نجفی، (۱۹۸۱)، ۳۶ / ۴۳۲).

عقل سلیم در این هنگام حکم می‌کند که تنها تا رفع حالت ضرورت و به تناسب خطر و تهدید موجود، انجام فعل اضطراری جایز باشد؛ زیرا در غیر این صورت، نوعی خروج از شرایط تحقق حکم ثانوی و حدود امتنانی آن است و مجالی برای کنار گذاشتن حکم اولی وجود ندارد. به دیگر سخن، اگر چیزی از باب امتنان و به عنوان احکام ثانویه مجاز شده باشد، باید به مقدار رفع ضرورت به آن اکتفا شود. بنابراین، اگر کسی گرسنه شود و ضرورت حفظ جان، او را به خوردن میته یا مال غیر بکشانند، در عین حال که انجام این کار برای وی جایز شمرده می‌شود، باید به آن مقدار که از مرگ نجات پیدا کند، بسنده کند. (مکارم شیرازی، درس خارج فقه، ۱۳۹۰). بنابراین در ارتکاب فعل حرام باید مقدار مورد نیاز و قدر متیقن از مقداری که نیاز و اضطرار را برطرف و سد رمق و رفع ضرورت و اضطرار میکند، رعایت شود. (طبرسی، (۱۳۷۲)، ۲ / ۱۵۹؛ طباطبایی، (۱۳۷۴)، ۵ / ۲۴۸).

### قاعده الضرورات تقدر بقدرها به عنوان قید قاعده الضرورات تبیح المحذورات

قاعده ضرورت (الضرورات تبیح المحذورات) نیز مصداق دیگری از قواعد اصطیادی است. مفاد این قاعده این است که در صورت وجود ضرورت و اضطرار، حکم قضیه عوض می‌شود و به حسب مورد، در حکم حرمت، به جواز انجام عمل و در حکم وجوب، به جواز ترک حکم می‌شود. به عنوان مثال در «تحریم تنباکو» که به وسیله فقیه بزرگ اسلامی، میرزای شیرازی انجام



گرفت، ملاحظه می‌شود، در شرایط عادی استفاده از تنباکو به نظر این فقیه مجاز بوده است ولی هنگامی که انحصار آن به دست یک شرکت انگلیسی مقدمه‌ای برای سلطه اقتصادی بر کشور اسلامی باشد، مجاز بودن تحت الشعاع وجوب حفظ استقلال اقتصادی کشورهای اسلامی قرار می‌گیرد و حکم آن به تحریم تبدیل می‌شود. این زمان می‌گذرد و بر اثر استقبال عظیم مردم از حکم آن فقیه، شرکت انگلیسی و حکومت وقت مجبور می‌شوند آن را منحل سازند و در شرایط جدید، همان فقیه به اباحه و جواز حکم می‌دهد. در واقع، عنوان اهمّ که با تغییر زمان یا مکان به وجود می‌آید، عناوین مهم را کنار می‌زند و حکم را به خود اختصاص می‌دهد. از سوی دیگر قاعده فوق، دارای ضابطه و قید مهمی است که تحت عنوان قاعده ((الضرورات تقدّر بقدرها)) مطرح شده است. مطابق این قاعده، برای رفع حالت ضرورت، باید به قدر متیقن عمل نمود و نباید از مقداری که رفع نیاز می‌کند، تجاوز کرد.

برخی از محققان نوشته اند، این تقدیر در گستره کمیت، کیفیت، حدود زمانی جواز و مکان آن، و بطور کلی در پیدایش حکم جواز و رفع آن باید بدقت مورد ملاحظه قرار گیرد. (انما تقدّر بقدرها کما و کیفاً و زماناً و مکاناً و وجوداً و عدماً)؛ بنابراین، هرچند اسلام، مثلاً در جایی که نجات جان شخصی منوط به ورود به ملک دیگری است برای رفع ضرورتی حفظ جان محدودیت را بر حقوق و آزادیهای دیگری (مانند حق تصرف مالکانه بر ملک خویش) پذیرفته است، ولی اذن و جواز شارع برای تصرف در مال غیر، تابع شرایطی بوده و نباید به صورت مطلق و بدون ضابطه مورد استفاده قرار گیرد (حکیم، ۱۳۷۶)، ۸۴.

### ادله قاعده ی الضرورات تقدّر بقدرها

قاعده «الضرورات تقدّر بقدرها» هم بر دلایل نقلی و هم بر دلایل عقلی متکی است. ذیلاً، دلایل توجیه کننده و تبیین کننده مفاد قاعده به اختصار بررسی می‌شود.

### آیات قرآن

برخی از آیات قرآن کریم، به اضطرار اشاره دارند. ذیلاً، این آیات و حدود دلالت آنها بر قاعده، مختصراً، بررسی می‌شود.

**نخست**، آیه ۱۷۳ سوره بقره است. به موجب این آیه خداوند می فرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَخَلْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ بِهِ لَعَنَ اللَّهُ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». جز این نیست که خداوند مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن بخوانند، بر شما حرام کرد. اما کسی که ناچار شود هرگاه که از حد نگذراند و بی میلی جوید، گناهی مرتکب نشده است. همانا خدا آمرزنده و بخشاینده است.»

با توجه به آنچه مفسران در رابطه با مراد از کلمه ی باغی (و باغی) و تعدی (و عادی) گفته اند، میتوان گفت که آنها در تفسیر این دو کلمه با یکدیگر هم رای نیستند. به عنوان مثال، باغی را به عنوان راهزن، کسی که از روی لهو و سرگرمی و نه به قصد پیدا کردن روزی به شکار رفته است، لذت جو، طالب حرام، افراط کننده، روا داننده خوردن مردار، خروج کننده بر امام و بر مسلمانان و ((عاد)) را به معانی دزد، راهزن، متجاوز از حد ضرورت، عصیانگر، کسی که راه حلال را وا گذاشته و به حرام روی آورده و کسی که خود مقدمات اضطرار را فراهم آورده باشد دانسته‌اند.

با استناد به ذیل آیه ۳ سوره مائده، «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، که پس از بر شماری محرماتی چند، از جمله مردار، خون و گوشت خوک آمده است، شاید بتوان برخی از این معانی را مرجح دانست. بنابر عبارت مذکور، با رعایت دو شرط، استفاده از محرمات نامبرده مجاز است؛ یکی آنکه شخص در مخمصه قحطی و گرسنگی شدید ناشی از آن باشد و دیگر آنکه میل به گناه نداشته باشد. حال اگر «فی مخمصه» را جانشین «غیر باغ» و «غیر متجانف» لایم را جانشین «ولاعاد» بدانیم، «باغی» همان طالب لذت و «عادی» تجاوز کننده از حد ضرورت خواهد بود. و این بدان معنی است که شخص نباید خود، زمینه اضطرار را فراهم آورده باشد و نیز در استفاده از محرمات باید به سد رمق بسنده کند. این نکته نیز شایان ذکر است که مراد از میل به گناه، با توجه به سیاق آیه و مقتضای مقام، همان گذشتن از حد ضرورت است. زیرا شخص پس از سد رمق و رفع ضرورت اگر به همان میزان بسنده نکند، در حقیقت، میل به گناه است که او را به این عمل سوق داده است نه اضطرار و ضرورت.

**دوم**، آیه ۱۴۵ سوره انعام است. به موجب این آیه خداوند خطاب به نبی مکرم اسلامی

می فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِعَيِّرٍ اللَّهُ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». بگو: «در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ بجز اینکه مردار باشد، یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته، یا گوشت خوک - که اینها همه پلیدند- یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بردن، نام غیر خدا [= نام بتها] بر آن برده شده است.» اما کسی که مضطر (به خوردن این محرّمات) شود، بی آنکه خواهان لذت باشد و یا زیاده روی کند (گناهی بر او نیست)؛ زیرا پروردگارت، آمرزنده مهربان است.»

این آیه از قرآن کریم نیز در بردارنده این مطلب است که در مواقع اضطرار باید اهمّ و مهمّ رعایت شود و بنابراین حفظ جان، مهمّ تر از حرام بودن مصرف مردار است. و چنان که گذشت، در مورد فقره «فمن اضطر غیر باغ و لا عاد» (نحل: ۱۱۵، انعام: ۱۴۵)، از جمله تفسیرها این بود که از حد نگذرد بلکه به مقدار ضرورت اکتفاء کند (عبداللهی، ۱۳۸۲)، ۹۱). بنابراین، گذشتن از حد ضرورت و سوء استفاده از قانون در موارد استثنا، ممنوع است و باید به همان مقدار اضطرار، بسنده شود. زیرا این قوانین تخفیفی از باب امتنان و به سبب غفوریت خداوند مهربان است و تخطی از حدود آن دیگر مشمول مغفرت نمی شود.

## روایات

روایتی که می توان در این زمینه به آن استناد نمود، روایت از امام باقر (ع) است که شیخ صدوق آن را نقل می کند که در بخشی از آن چنین آمده است: «... ثم احله للمضطر به في الوقت الذي لا يقوم بدنه الا به فامرهم ان يناله منهم بقدر البلغه لا غير ذلك...: بنابراین حرام را برای کسی که اضطرار دارد حلال کرده است یعنی خداوند [مردار خون و گوشت خوک را] هنگام اضطرار حلال کرد زمانی که بدن مضطر جز با آن نیرو نمی گیرد آن گاه ایشان دستور داد که از محرّمات به مقدار کفاف بهره گیرند» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳)، ۳ / ۳۴۵).

بنابر این مضطر نمی تواند به بیش از مقداری که برای حفظ جان او را کفایت می کند از آنچه حکم اولیه و واقعی آن حرمت است بهره گیرد.

در حدیث موثق از امام صادق (ع) در باره مقدار ضرورت نوشیدن آب برای کسی که ذو

العطاش است در کافی چنین نقل شده است: «أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ غَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُصِيبُهُ الْعَطَاشُ حَتَّى يَخَافَ عَلَى نَفْسِهِ قَالَ يَشْرَبُ بِقَدْرِ مَا يُمَسِّكُ بِهِ رَمَقَهُ وَ لَا يَشْرَبُ حَتَّى يَرَوَى»

در این روایت از امام صادق (ع) سوال شده است، «اگر کسی دارای مریضی عطش است و از شدت آن بر نفس خویش می ترسد، امام در جواب می فرماید: به قدری که رمقش را نگه می دارد بنوشد نه اینکه آنقدر بنوشد که بتواند تکلم کند». همچنین در حاشیه این روایت در اصول کافی از قول صاحب مدارک (ره) آمده است: کسی که به مرض عطش مبتلاست چه میزان باید آب بنوشد؟ آن میزان که رفع ضرورت شود یا آنقدر بنوشد تا سیراب گردد؟ وی نیز با اشاره به این روایت، همین میزانی که امام صادق (ع) اشاره فرمودند را نزدیک به احتیاط می دانند (کلینی، (۱۴۲۹)، (۱۱۷/۴).

همچنین در روایت دیگری از امام صادق (ع) در باره جواز شرب خمر در اصول کافی چنین آمده است، «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ؛ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَيْضاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: ... ثُمَّ أَبَاحَهُ لِلْمُضْطَرِّ، وَ أَحَلَّهُ لَهُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي لَا يُفِئِدُهُ إِلَّا بِهِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنَالَ مِنْهُ بِقَدْرِ الْبُلْعَةِ، لَاغَيْرِ ذَلِكَ.

آنچه از ظاهر روایت نیز بدست می آید حلیت شرب خمر برای مضطر، آن زمانی است که بدن انسان مضطر جز با آن نیرو نمی گیرد. و حد نوشیدن یا ضرورت مقداری است که بدن با آن مقدار نوشیدن قوت خویش را بدست می آورد (کلینی، (۱۴۲۹)، (۱۲ / ۱۲۰).

همچنین، امام رضا (ع) در نامه ای به مامون فرموده است: «اگر انسان از روی تقیه و ضرورت و ناچاری سوگند دروغ یاد کند، ضرری ندارد.» و در ادامه می افزایند به طور کلی، هر حرامی در مقام اضطرار مجاز می شود (شیخ حر عاملی، (۱۴۰۹)، (۵۰ / ۵۰).

۱. (الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شُعْبَةَ فِي كُتُبِ الْعُقُولِ عَنِ الرِّضَا ع فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: ... وَ لَا جُنْتَ عَلَى مَنْ خَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِهَا ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ)

## عقل

از یک سو، عقل هنگام ضرورت حکم می کند که ارتکاب حرام و یا ترک واجب برای مصلحت مهم تر لازم است. و از جانب دیگر عقل در هنگام شک در جواز ارتکاب محرّمات و ترک واجبات اکتفا به قدر متیقّن را لازم می داند و در صورت از بین رفتن مانع (ضرورت) باید به حکم اولیه عمل کرد؛ بنابراین، تنها به اندازه ای که ضرورت اقتضا دارد و در حدی که رفع محذورات نیاز دارد حکم ثانوی را بدنّال دارد و نه بیشتر.

در تبیین این نحو از تجویز، می توان به شأنیت امتنانی قاعده ی الضرورات تبیح المحذورات نیز توجه کرد؛ به این معنا که مفاد قاعده یاد شده، از خطابات شرعیّه ای استفاده شده است که که ماهیت و سیاق آن امتنان خداوند بر بندگان است. به عنوان نمونه در حدیث رفع، در مقام بیان عنایت خاص (امتنان) خدا به امت پیامبر اسلام و نوعی گشایش بر ایشان است (محمد بن علی بصری، ۱۳۸۵، ۱ / ۳۳۶). چنان که مضمون قاعده لاجرح و لا ضرر نیز از باب امتنان و منت بر بندگان وضع شده است. به عنوان مثال خداوند می توانست بر بندگان سخت بگیرد و امر کند، در ماه رمضان، حتی در صورت خوف از ضرر شدید نیز روزه بگیرند ولی منت گذارده و وجوب روزه را در این صورت از روی دوش بندگان برداشته است.

روح امتنان در برخی قواعد، مدلول قاعده را محدود می کند؛ به عنوان مثال در حدیث رفع، تکلیف از شخص جاهل برداشته شده، اما شخصی که در جهل خود مقصر است و قادر به یادگیری است مشمول این امتنان و رفع حکم نیست.

بنابراین، احادیث و قواعد امتنانی، اگرچه فی نفسه موجب توسعه پذیری در اجرای احکام است، اما عقل حکم میکند که قواعد امتنانی همراه با این قید لَبّی باشد که نمی توان آن را در غیر از موارد آن استفاده کنیم. به عنوان مثال شخصی که در جهل خود مقصر است یا شخصی که به عمد، خودش را در شرایط عسر و حرج گذاشته مشمول اطلاق قواعد امتنانی نمی شود.

اگر چه قاعده تُدرأ الحدود بالشبهات قاعده ی امتنانی است در عین حال باید توجه داشت، ابهام در شرایط اعمال قواعد امتنانی، موجب افراط در اجرای این قواعد و به تبع آن، تعطیلی حدود

الهی خواهد شد؛ در حالیکه پیامبر اکرم این حدود را موجب سعادت دنیوی و اخروی دانسته است.

بنابراین دیگر نمی‌توان در شرایطی که ضرورت منتفی شده، به اباحه محذورات حکم کرد. شخصی که از حدود رفع اضطرار در شرایط تجاوز می‌کند دیگر مشمول امتنان نیست. دیگر دلیل عقلی که میتوان در مورد این قاعده به آن استناد کرد، خروج تخصصی زائد بر مقدار ضرورت از ضرر است. زیرا بر مقدار ضرورت، عقلاً، نمی‌توان عنوان ضرورت را به کار برد و به تعبیر فنی، مقدار زائد، تخصصاً از عنوان ضرورت خارج است<sup>۱</sup>. به عنوان مثال شخصی که برای درمان بیماری به استفاده از مسکری ناگزیر می‌شود، این ضرورت و ناچارگی تا جایی است که بر مسکر عنوان دارو صدق کند و درمان در استفاده از آن منحصر باشد. به طور طبیعی با بهبود یا پیدا شدن دارویی دیگر، عقل استفاده از مسکر را تجویز نمی‌کند.

### رویه ی عملی فقها

مراد از رویه ی فقها حرکت عملی فقها در طول تاریخ اجتهاد است که بر توجه به این قاعده دلالت دارد. بی‌گمان عمل و فتوای فقها نشان دهنده ی مشروعیت این قاعده است (علی آبادی و اسفندیاری، (۱۳۹۴)، ۲۳).

فقهای حنفیه، مالکیه و شافعیه در نظریه صحیح‌تر نزد این مذهب، و حنابله، در دیدگاه برگزیده در این مذهب، گفته اند برای مکره و مضطر جایز و حتی واجب است در حفظ جان خود به اندازه ای که حداقل توان بدنی او را تأمین کند از حرام بخورد. بنابراین، اگر از این کار خود داری

۱. تخصص به معنی خروج حقیقی چیزی از موضوع دلیل است. واژه تخصص در برابر تخصیص از اصطلاحات علم اصول فقه و عبارت است از خروج حقیقی و وجدانی چیزی از موضوع دلیل چیزی دیگر، مانند خروج زید جاهل از دلیل وجوب اکرام عالمان (اکرم العلماء) و سرکه از موضوع دلیل حرمت شراب. به شیء محکوم به خروج - مانند زید و سرکه در دو مثال یاد شده - «خارج به تخصص» گفته می‌شود.

ورزد و در نتیجه بمیرد بر این خودداری بازخواست می‌شود و فعل وی گناه دانسته می‌شود؛ بنابراین آنان نیز اباحه ی هنگام ضرورت را محدود میدانند (زحیلی، (۱۳۸۸)، (۳۵۷).  
 علامه حلی (ره) در کتاب تحریر الاحکام می‌نویسد، جایز نیست که کسی بدون اجازه پدرش، از مال وی چیزی بردارد؛ مگر به ضرورت. ضرورت هم در صورتی است که خوف بر جان خود داشته باشد (علامه حلی، (۱۴۱۹)، ۲ / ۲۷۲).

محقق حلی در شرایع ص ۲۶۹ می‌نویسد، «نگاه کردن به زن نا محرم در هنگام ضرورت مثل موارد شهادت جایز است، ولی شخص باید در نگاهش به مقداری که بدان اضطراب دارد اکتفا کند، چنانچه پزشک در جایی که زن برای معالجه به او نیازمند است می‌تواند حتی به عورت او برای دفع ضرر نگاه کند». از این عبارت بر می‌آید که از نظر محقق حلی اضطراب و ضرورت به یک معنی است (وطنی، (۱۳۸۱)، (۱۹۰).

صاحب جواهر نیز در مواضعی از کتاب خود، عمل به قاعده الضرورات تقدر بقدرها را مورد اشاره قرار می‌دهد. از جمله در کتاب نکاح در مورد شخصی که به خاطر تبذیر در مالش، محجور شده‌است، ولی اضطراب به ازدواج دارد می‌نویسد، «ان الاضطراب الی النکاح جاز للحاکم او غیره، بل وجب علیه أن یأذن له فیه دفعاً لما یلحقه من الضرر فی الدنیا او الآخرة او فیهما مقتصراً علی ما تندفع به الضرورة مما یلیق بحاله: اگر شخص محجور، به ازدواج کردن اضطراب پیدا کند، برای حاکم شرع یا غیر او جایز است، امکان این کار را فراهم آورند، بلکه بر حاکم واجب است به آن شخص اجازه این کار را بدهد تا ضرر دنیوی یا اخروی یا هر دو گونه ضرر را از آن شخص دور کند. در چنین فرضی، حاکم باید بر آنچه ضرورت پیدا می‌کند و شخص محجور سزاوار آن است، بسنده کند» (نجفی، (۱۹۸۱)، (۱۹۹/۲۹).

ابن‌نجیم، با توجه به همین قاعده می‌گوید:

نباید شخص مضطر، از مردار، جز به مقدار سدّ رمق بخورد، و کسی که در امر خواستگاری، مورد مشورت قرار گیرد، در صورتی که بتواند با اشاره، مطلب خود را برساند، مثلاً بگوید این کار به صلاح تو نیست، نباید به گونه صریح، واقع را بیان کند (ابن‌نجیم، (۱۴۱۹)، (۸۲).

این نکته در مورد شخصی که نذر کرده پیاده به حج برود هم صادق است و چنین کسی، در صورتی که قادر به پیاده روی باشد، نباید سوار مرکب شود و با سوار شدن بر مرکب با نذرش مخالفت کند. زیرا اگر مضطر به سوار شدن بر مرکب شود باید به همان مقدار که مضطر است سوار شود. زیرا در حدیث آمده است «و لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَ قَدْ أَحَلَّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ» این حکم طبق قاعده‌ی عقلی هم هست و البته واضح است که (الضرورات تقدر بقدرها) یعنی تا جائی که ضرورت باقی است سوار می شود و ما بقی را پیاده می رود (شیخ حرعاملی، (۱۴۰۹)، ۳۷۳/۴).

### نسبت سنجی قاعده «الضرورات تقدر بقدرها» با قاعده «إذا زال المانع عاد الممنوع»

مانع در امور تشریعی، امری است که تنجز و نفوذ حکم شرعی متوقف بر عدم آن باشد؛ به نحوی که وجود مانع، از تنجز و فعلیت حکم جلوگیری میکند. متوقف بودن نفوذ حکم شرعی بر عدم مانع ممکن است به این جهت باشد که خود حکم یا متعلق آن یا موضوع آن و یا اسباب و شرایط هر کدام از آن‌ها، به عدم آن، مقید شده باشند (عابدی، (۱۳۹۴)، ۸۹؛ جمعی از علما، (بیتا)، ۱/ ۹؛ زحیلی، (۱۳۸۸)، ۵۰۶؛ جمعه، (۱۴۲۷)، ۶۲؛ حیدر (۱۴۳۵)، ۱/ ۳۹؛ باحسین، (۱۴۳۱)، ۵۳۸؛ بهرامی، (۱۳۹۰)، ۱۸۳).

اما زحیلی با بیان «إذا زال المانع زال الممتنع لأجله»، تعریف متفاوتی از این قاعد دارد؛ یعنی «هنگامی که مانع برطرف شد، چیزی که به خاطر وجود مانع ممتنع شده بود برطرف می شود». که البته این تعریف درست بنظر نمی رسد. و عبارت درست این است که بگوییم، «إذا زال المانع، عاد الممتنع لأجله». یعنی، «هنگامی که مانع برطرف شد، چیزی که به خاطر وجود مانع ممتنع شده بود باز می گردد». زیرا در صورتی که مانع از بین برود، آن چیزی که عمل به آن ممنوع شده است، از بین نمی رود؛ بلکه به حکم اولیه خود باز می گردد (زحیلی، (۱۴۳۰)، ۵۰۶).

ضرورت، باعث مباح شدن امور ممنوعه میشود و البته این قاعده به صورت مطلق نیست بلکه

۱. وسائل الشیعة. تابُ جَوَازُ لَيْسَ الْحَرِّيرُ لِلرِّجَالِ فِي الْحَرْبِ وَ الضَّرُورَةُ خَاصَّةٌ.



قیودی دارد که آن را محدود می کند؛ به این صورت که امور ممنوعه (مثل شرب خمر)، در حالت ضرورت (مثلاً عطش بسیار) مباح است، اما در ضرورت باید به حداقل رجوع کرد، به همین خاطر، قاعده الضرورات تقدّر بقدرها، به عنوان قیدی برای قاعده زال المانع می باشد.

در قاعده زوال مانع، آنچه ممنوع شده است، تنها یک امر حرام نیست و معنای وسیع تری دارد که موارد واجب را هم شامل می شود؛ مانند نفقه برای زوجه که مقتضی (یعنی زوجیت) باقی است و نشوز مانع است. تمکین محقق شود، نفقه به خاطر وجود مقتضی در حق زوجه ثابت است. در حقیقت می توان گفت: در قاعده ی زوال مانع، بحث در این است که اگر مانعی مثل اضطرار پیش بیاید، چه باید کرد؟ چرا که اولاً ضرورت یک نوع مانع بوده، و مانع اعم از اضطرار است و ثانیاً اباحه محظورات یکی از اثراتی است که بر پیدایش مانع مترتب می شود.

با توجه به این که مانع اعم از ضرورت است، می توان گفت که این قاعده نیز از فروعات قاعده زوال مانع بوده و اخص از آن است؛ زیرا ضرورت، مانع نفوذ حکم اولیه حرمت و موجب فعلیت یافتن حکم ثانویه مباح شده است و با زوال ضرورت، حکم به حالت اولیه خود باز میگردد.

### نسبت سنجی قاعده «الضرورات تقدّر بقدرها» و قاعده ی «ما جاز لعذرٍ بطل بزواله»

عذر، در لغت عبارت است از دلیلی که ملامت و سرزنش ناشی از ارتکاب کاری ناپسند یا ترک کاری پسندیده را از انسان برمی دارد و فرد، به سبب آن دلیل بر ترک یا ارتکاب آن عمل سرزنش نمی شود (زیبیدی، (۱۴۱۴)، ۷ / ۲۰۳).

معنای عذر در فقه نیز قریب به معنای لغوی آن است و بر چیزی اطلاق می شود که عقاب و کیفر را از کسی که تکلیف شرعی را ترک کرده بر می دارد و نیز موجب برداشته شدن برخی آثار دیگر که بر ترک آن نسبت به غیر معذور مترتب است، می شود، مانند حیض، بیماری و خوف، جهل، سفر، فراموشی، اضطرار و ضرورت (عابدی سرآسیا و رحمانی، (۱۳۹۴)، ۱۶۶).

بنابراین به نظر می رسد رابطه ی عذر و ضرورت عموم و خصوص مطلق است و این قاعده نیز هم چون قاعده ی زوال مانع، فروعاتی دارد که یکی از این فروعات، قاعده الضرورات تقدّر

بقدرها است و در حقیقت این دو قاعده، مکمل یکدیگرند، اما قاعده «ما جاز لعذر بطل بزواله»، بیان می‌کند که در پی از میان رفتن عذر چه باید کرد (باحسین، (۱۴۳۱)، ۲۵۸؛ زحیلی، (۱۳۸۸)، ۳۱۸). البته ذکر این نکته ضروری است که قاعده ی «ما جاز لعذر بطل بزواله» یکی از فروعات قاعده «زوال مانع» است و شامل مواردی می‌شود که مانع موجب تجویز یک حکم حرام شده باشد، اما سایر موارد کاربرد قاعده زوال مانع را در بر نمی‌گیرد؛ مثل اینکه مانع، موجب تحریم یک حکم حلال می‌شود. مثلاً، در مورد مسأله جهاد ابتدایی باید گفت به دلیل اضطراری بودن آن در صورت تجاوز دشمن، همواره تا حد دفع هجوم دشمنان، جهاد واجب است. اما حکم معمول جهاد ابتدایی در ماه‌های حرام و منطقه حرم، حرمت است؛ مگر آنکه کافران قصد کنند با سوء استفاده از این حکم به مسلمین ضربه بزنند، که در این صورت اسلام دستور مقابله با آنان را داده است. لذا تا زمانی که کافران، ملتزم به حریم‌های شرعی و عرفی مورد امضای اسلام هستند، مسلمانان نیز باید این حریم‌ها را در خصوص ایشان رعایت کنند. اما اگر بخواهند با سوء استفاده از احترام مسلمانان به این حریم‌ها، به آنان تجاوز و تعدی کنند، به دلالت آیه ۱۹۱ (حرمت حرم و مسجد الحرام) و نیز ۱۹۴ و ۲۱۷ بقره (حرمت ماه‌های حرام) و در آیه ۱۹۴ که فرمود، (الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ) «ماه حرام در مقابل ماه حرام قرار خواهد گرفت و هر حرمتی با حرمتی همسان آن باید مکافات شود»، اسلام به آنان دستور مقابله داده است.

در پایان باید گفت، جهاد در اصطلاح به معنای قتال و نبرد مسلمانان با دشمنان دین است که باید در راه خدا باشد و اغراض شخصی را در آن داخل نکند. همچنین در جهاد بایستی از تجاوز بیش از حد خودداری شود. زیرا اسلام دین جنگ طلبی نیست؛ بلکه دین رحمت است و آنچه بطور مسلم از آیات قرآن بر می‌آید، این است که مسأله جهاد به عنوان یک فریضه در اسلام معرفی شده است. البته این فریضه در مواردی به اجرا در نمی‌آید؛ از جمله این که اگر، در حالت معمول، کافر با حکومت اسلامی قرارداد منعقد کرده باشد و ضمن آن، به رعایت خطوط و حریم‌ها ملتزم شده باشد و یا آن که کفار در منطقه حرم حضور داشته باشند و یا در ماه‌های حرام در تعامل با مسلمین در آیند. اما اگر همین کفار نقض عهد کنند یا این که در ماه حرام یا در حرم به مسلمین

تجاوز کنند، حکم حالت اضطرار جاری شده و جهاد با آنان واجب می‌شود. البته آنچه که می‌تواند جهاد (چه ابتدایی و چه دفاعی) را مشروع کند، آن است که هدف از جهاد دفاع از اسلام و آزادی اراده افراد (مستضعفینی) است که تحت ظلم حکومت‌های جور هستند و آن حکومت‌ها مانع از دستیابی مردم به پیام اسلام می‌شوند که با این توضیح، جهاد ابتدایی هم به نوعی، جهاد دفاعی به شمار می‌رود (علی اکبری بابوکانی و دیگران، (۱۳۹۴)، ویکی معروف).<sup>۱</sup>

### دلالت قاعده بر حرمت ارتکاب عمدی افسد در قاعده دفع افسد به فاسد

معنا و مفاد قاعده دفع افسد به فاسد این است که در هنگام تزامم دو مفسده و ضرر باید با انجام آنچه که مرتبه ی فسادش کمتر است از مفسده بزرگتر رهایی جست، درحقیقت جایگاه اجرای این قاعده زمانی است که تنها راه رهایی از مفسده ی بزرگتر ارتکاب مفسده ای که ما را متحمل فساد کمتری خواهد کرد. قاعده دفع افسد به فاسد، یکی از اصول و قواعد عقلی است که از مصایق قاعده اهم و مهم می باشد و جنبه ارشادی دارد نه تعبدی و مولوی و به هنگام تزامم قابلیت اجرا دارد نه هنگام تعارض. زیرا تعارض در جایی است که مدلول دو دلیل با یکدیگر تنافی داشته باشند؛ به این معنا که مضمون هر یک نفی مدلول و مضمون دیگری کند، حال آنکه در تزامم، ابهام و ناسازگاری در ادله نیست، اما مکلف به هنگام امتثال احکام، عاجز از انجام هر دوی آنها است و آنچه در حقیقت محل بحث ماهست آنجایی است که دو حرام با هم جمع شوند و مکلف توان ترک هر دو را نداشته باشد؛ یعنی اضطرار به انجام دادن یکی از دو مفسده دارد (انصاری، (۱۴۱۶)، ۲ / ۷۴۹؛ آخوند خراسانی، (۱۴۲۷)، ۳ / ۲۹۱).

پس جواز دروغ و گناهمانی مانند جواز خوردن، برای شخص مضطر تا آن جایی است که به مقدار نیاز و با شرایط خاصی انجام گیرد. کسی که برای نجات جان خود میته را می خورد یا کسی که برای درمان بیماری بی درمان و یا سخت درمان، مجازات، شراب بنوشد، در همان اندازه مورد

1. <http://wiki.fmaroof.ir>

نیاز می‌تواند استفاده کند و دایره این مصلحت و جواز بسیار بسته و محدود است. پس اگر بیش از حد نیاز و بیرون از مصلحت اهم بخورد و بنوشد، مرتکب گناه شده است. برای توضیح قاعده ی الضرورات تتقدر بقدرها می‌توان گفت گاهی اوقات ضرورت، در انجام فعل حرام و یا در ترک فعل واجب است. عقل که ملاک دست برداشتن از حکم را وجود ضرورت می‌داند، در حد ضرورت، ترک حکم را تجویز می‌کند ولی بیش از آن عذری برای ترک حکم نمی‌بیند. به عنوان مثال اگر مدافع از حدود ضروری دفاع تجاوز کند، متجاوز محسوب می‌شود. اگر به شخص مدافع اجازه داده شود تا مهاجم را به هر نحوی که می‌خواهد دفع کند، مطمئناً نمی‌تواند قابل قبول باشد، و دفاع، هر چند فی الجمله ضرورت دارد، اما از باب اینکه می‌گویند «الضرورات تتقدر بقدرها»، لازم است به مقدار ضرورت اکتفاء شود و اگر کسی بخواهد از حد ضرورت تجاوز کند، متجاوز محسوب می‌شود.

اسمری، در کتاب مجموعه الفوائد البهية علی منظومة القواعد الفقهية ذیل قاعده ی الضرورات تتقدر بقدرها می‌نویسد، مقصود از اینکه هر فعلی در حالت ضرورت جایز است، این است که به اندازه ای که آن ضرورت از بین می‌رود، جایز است و بیش از آن مقدار جایز نیست و شناخت این مقدار، به خود زیان دیده بر میگردد. مثل کسی که در حال ضرورت برای حفظ جان از گوشت میته میخورد و نباید زیاده بر مقدار ضروری از گوشت میته بخورد (صالح الأسمری، (۱۴۲۰)، (۶۰/۱).

حال، با توجه به اینکه قاعده دفع افسد به فاسد در هنگام تزاحم و اضطرار در مقام امثال جاری است و از آنجا نباید بیش از مقدار ضرورت و دفع اضطرار اقدام شود، در دفع افسد نیز نباید از مقدار مورد نیاز برای برون رفت از حالت تزاحم تجاوز شود و در نتیجه، در اینجا نیز باید به امر فاسد اکتفا کرد.

### نتیجه

قاعده الضرورات تقدر بقدرها به عنوان یکی از قواعد اصطیادی، در حقیقت قید قاعده فقهی مشهور الضرورات تبيح المحذورات به شمار می‌رود.

منظور از ضرورات در این قاعده امور و مصالح اهمی است که به سبب تزاحم با امر مهم ترجیح داده شوند و به تغییر حکم واقعی به ثانوی منجر می شود.

قاعده ی الضرورات تبيح المحذورات شانیت امتنانی دارد و امتنان فرع بر وجود مقتضی و ملاک است که این دو در قاعده ی الضرورات تبيح المحذورات به حسب زمان و مقدار مقید شده اند و تجاوز از آنها، تخصصاً، خارج از عنوان ضرورت است.

اگرچه در استدلال به آیات و روایات، به سبب اکتفا به مصادیق، نمی توان به عمومیت و شمولیت در مورد حجیت قاعده رسید؛ اما مفاد قاعده (یعنی تبدیل حکم اولیه به حکم ثانویه در مورد محذوراتی که به سبب ضرورت و در حد ضرورت)، از نظر عقل بدیهی به نظر می رسد و بنای عقلا همواره بر آن استوار بوده است.

هم چنین این قاعده، فرع بر دو قاعده «اذا زال مانع عاد الممنوع» و «ماجاز العذر بطل بزواله» به شمار می رود. زیرا اضطرار و ضرورت تنها یکی از اقسام عذر و مانع تلقی می شود.

## منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۴۰۴)، تحف العقول، قم جامعه مدرسین.
۲. ابن معصوم المدنی (۱۴۲۰)، الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعول، قم مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، جلد ۸.
۳. ابوحارث غزی، محمد صدقی بن احمد (۲۰۰۳)، موسوعه القواعد الفقهیه، تهران: موسسه الرساله.
۴. اسمری صالح (۱۴۲۰) مجموعه الفوائد البهیة علی منظومه القواعد الفقهیه، الأولى، عربستان سعودی دار الصمیعی للنشر والتوزیع، چاپ اول.
۵. انصاری، مرتضی (۱۳۸۱)، کتاب المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات، قم کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، جلد ۲.
۶. باحسین، یعقوب (۱۴۳۱ ق)، المفصل فی القواعد الفقهیه ریاض: نشر دار التدمریه، چاپ اول.
۷. بن علی، محمد (۱۳۸۵)، المعتمد فی اصول الفقه، دمشق محمد حمید الله.
۸. بهرامی احمدی، حمید (۱۳۹۰)، قواعد فقه، تهران دانشگاه امام صادق، چاپ زلال کوثر، چاپ اول.
۹. جمعه، عماد علی (۱۴۲۷ ق)، القواعد الفقهیه المیسره بیجا، بیجا.
۱۰. جمعی از علماء (بیجا)، مجله الاحکام العدلیه، بیجا، انتشارات کراتشی.
۱۱. حسن بن یوسف بن المطهر (علامه حلی) (، ۱۴۱۹ ق)، تحریر الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم: موسسه نشر اسلامی، چاپ اول.
۱۲. حسن بن یوسف، حلی (۱۴۲۰ ق). تحریر الأحکام الشرعیه علی مذهب الإمامیه، قم موسسه امام صادق (ع)، جلد ۲.
۱۳. حکیم، محمد تقی (۱۳۷۶)، اصول الفقه المقارن، قم: مؤسسه آل البيت، چاپ دوم.

۱۴. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
۱۵. حیدر، علی (۱۴۳۵ق)، درر الاحکام فی شرح مجله الاحکام بیروت نشر دارالکتاب العربیة، چاپ اول، جلد ۱، ص ۳۹.
۱۶. خادمی، مریم (۱۳۸۸)، عناوین ثانویه در فقه و نسبت آن با عناوین اولیه، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران.
۱۷. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۳۰)، کفایه الاصول، قم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد ۱ و ۲.
۱۸. خمینی، سید روح الله الموسوی (۱۴۲۰ق)، الرسائل العشره، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، لبنان: دارالفکر، چاپ اول.
۲۰. زبیدی، مرتضی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت دارالفکر، چاپ اول.
۲۱. زحیلی، محمد (۱۴۳۰ق)، القواعد الفقیه و تطبيقاتها علی المذاهب الاربعه، دمشق، انتشارات دارالفکر، چاپ دوم.
۲۲. زحیلی، وهبه (۱۳۸۸)، نظریه ضرورت در فقه اسلامی ترجمه حسین صابری، قم، نشر تبلیغات اسلامی،
۲۳. زین الدین بن ابراهیم بن محمد، ابن نجیم (۱۴۱۹ق)، الأشباه والنظائر علی مذهب ابي حنیفه النعمان، بیروت دار الکتب العلمیه.
۲۴. زین الدین بن علی عاملی جبعی (شهید ثانی) (۱۴۱۳)، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول.
۲۵. سبجانی، جعفر، درس خارج قواعد فقه، (۱۳۹۴) <http://www.eshia.ir/feqh/>
۲۶. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹)، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه (معروف به وسائل الشیعه)، قم موسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول.

۲۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق)، من لا یحضره الفقیه، قم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۲۸. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جلد ۵.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی الفقه الامامیه، محقق: محمد باقر بهبودی، تهران: مکتبه المرتضویه، جلد ۲، ص: ۵۲.
۳۱. عابدی سرآسیا، علیرضا، رحمانی، عادل، (۱۳۹۴)، درآمدی بر قاعده زوال مانع (بازگشت ممنوع در صورت زوال مانع)، مطالعات اسلامی فقه و اصول سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۱۰.
۳۲. عبداللہی علی بیک، حمیدہ (۱۳۸۲)، قاعده اضطرار (الضرورات تبيح المحذورات)، مطالعات اسلامی، شماره ۶۳، صص ۸۳ - ۱۲۴.
۳۳. علی آبادی، عبد الصمد، اسفندیاری (اسلامی)، رضا (۱۳۹۴)، واکاوی قاعده دفع افسد به فاسد از دیدگاه مذاهب فقهی، پژوهش‌نامه مذاهب اسلامی، شماره ۳، صص ۹ - ۳۲.
۳۴. علی اکبری بابوکانی، احسان، شاکری، محسن، کمیلی فرد، محسن (۱۳۹۴)، بررسی جهاد در اسلام و روابط بین الملل، ویکی معروف، فرهنگ مصادیق. <http://wiki.fmaroof.ir/>
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافی، قم دار الحدیث، جلد ۱۲ و ۴.
۳۶. محقق اردبیلی (۱۳۷۸)، زبده البیان فی براهین احکام القرآن، قم، ناشر مومنین.
۳۷. محمد بن حسن، طوسی (۱۴۰۷ق)، المبسوط فی فقه الإمامیه، (تحقیق خراسانی)، تهران دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم.
۳۸. محمد بن علی بصری (۱۳۸۵)، المعتمد فی اصول الفقه، جلد ۱، ص ۳۳۶، دمشق چاپ محمد حمید الله ۱۳۸۴-۱۳۸۵ / ۱۹۶۴-۱۹۶۵



۳۹. محمصانی، صبحی رجب (۱۹۸۰م)، فلسفه التشريع في الاسلام، بيروت، دارالعلم للملایین، چاپ پنجم.
۴۰. مصطفوی، حسن (۱۴۲۶)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۹۰)، درس خارج فقه حج، <http://eshia.ir/>
۴۲. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۰۹)، تحرير الوسيله، قم مطبوعات دار العلم، چاپ اول.
۴۳. نجفی، محمد حسن (۱۹۸۱)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بيروت دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
۴۴. وطنی، امیر، بررسی فقهی اضطرار و ضرورت، مقالات و بررسی ها، دفتر ۷۱، تابستان ۸۱ سایت مرکز تحقیقات کامپیوتر اسلامی.